

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، درس ۲۵، ایوب

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

خب، صبح همگی بخیر. صبح بخیر. به نظرم اطلاعیه‌ها کاملاً سراسر هستند.

همه آنها به مقاله مربوط می‌شوند. بگذارید دوباره ساده بگویم، می‌دانم که دارم این اسب را تا سر حد مرگ می‌تازم، اما هر سال، مشکلی در این مورد وجود دارد. حتماً کارهای مقدماتی خود را با مقاله یک صفحه‌ای خود تحویل دهید.

من به اندازه کافی روی این موضوع تأکید نمی‌کنم. همانطور که قبلاً گفتم، می‌تواند به صورت دست‌نویس باشد. در صورت تمایل می‌توانید آن را مستقیماً به مقاله خود تحویل دهید.

اگر آن را پردازش کرده‌اید، همه را برای من ایمیل کنید، یک سند، نه بخش‌های کوچک و جداگانه. هیچ اجباری نیست که تا ساعت ۹ صبح جمعه آن را تحویل دهید، اما باید تا ساعت ۵:۳۰ تحویل داده شود. آن موقع من دانشگاه را ترک می‌کنم و آن زمان، زمان تحویل نهایی است. بنابراین این را در نظر داشته باشید و از آن آگاه باشید.

من صندوق پستی‌ام را چک می‌کنم، زیر در را هم چک می‌کنم، اما ساعت ۵:۳۰، برای کسانی که نسخه چاپی تحویل می‌دهند، کار تمام است. و البته، خیلی خوب است که پیوست‌های ایمیل زمان‌بندی شده‌اند، و بنابراین من دقیقاً می‌دانم چه زمانی می‌رسند. در هر صورت، فکر نمی‌کنم چیز دیگری لازم باشد در مورد کاغذها بگویم.

ما امروز سعی می‌کنیم سرود بخوانیم، و قرار است چیز جدیدی بخوانیم. و در واقع این سرود در اصل از ایوب می‌آید. به همین دلیل است که امروز آن را می‌خوانیم.

منطقی نیست؟ همینجاست. منظورم این است که من فقط آن آیه‌ی کوچک را که در واقع از یکی از گفته‌های دوستان ایوب است، برای شما می‌خوانم. دوستان ایوب چیزهای شگفت‌انگیز زیادی می‌گویند.

آنها فقط حرف خودشان را اشتباه به کار می‌برند. این اتفاقاً از آیه ۲ از ایوب ۲۵ می‌آید که می‌گوید سلطنت و وحشت از آن خداست. او نظم را در اوج آسمان‌ها برقرار می‌کند.

به عنوان یک NIV حالا، او نظم را در ارتفاعات آسمان‌ها برقرار می‌کند، چیزی که آنجاست. شالوم اینجا در نظم ترجمه شده است، و این کاملاً مناسب است. من اینجا آن را به عنوان صلح خوانده‌ام، بنابراین می‌توانید شالوم، صلح را درک کنید.

این مکاتبات معمول است. پس، کسی که در ارتفاعات خود صلح برقرار می‌کند، اوسه شالوم بیماروماو. حالا ما می‌خواهیم در مورد کل این موضوع صحبت کنیم، و بعد، باور کنید یا نه، من سعی می‌کنم آن را برای شما بخوانم.

کری الان واقعاً باید اینجا باشد، اما خواهیم دید چه کاری از دستمان برمی‌آید. اوسه شالوم بیماروماو. اوسه شالوم بیماروماو.

کیستی که شالوم آلینو می‌گویی؟ به عبارت دیگر، کسی که نظم را در عرش اعلا برقرار می‌کند، قرار است برای ما نیز نظم یا برای ما نیز صلح برقرار کند.
پس، منظور او کیست؟ او قرار است این کار را انجام دهد.

و ای اسرائیل، ویمرو. این ضروری است. و بگو، ویمرو، آمین.

و آمین یعنی؟ یعنی آمین، بله. اما در واقع یعنی بگذارید تأیید شود. این حتمی است. بگذارید تأیید شود.

و بعد، یه جورایی یه جور همخوانی بلند می‌شه و می‌گه، یا اوسه شالوم، یا اوسه شالوم، بذار صلح کنه، بذار صلح کنه، شالوم آلینو، ویل کل اسرائیل. خب، بدون میکروفون، که واقعاً صدا رو خراب می‌کنه، و بعد می‌ریم سراغ ایوب.

بیا دعا کنیم.

ای پدر آسمانی ما، ما اغلب درگیر مسائل، چالش‌ها و مشکلات خودمان می‌شویم. و چشمانمان را از این واقعیت که تو واقعاً ارباب کائنات هستی و تو نظم را برقرار می‌کنی، نظمی بی‌نقص در آسمان‌ها. بنابراین، ما از این بابت سپاسگزاریم و دعا می‌کنیم که امروز توجه ما را به آن حقایق عمیق جلب کنی، نه فقط به این دلیل که کتاب ایوب و چگونگی دست و پنجه نرم کردن ایوب با رنج‌های وحشتناک و چشم‌انداز مرگ را مطالعه می‌کنیم.

اما پروردگارا، این حقایق را در این ایام روزه نیز برای ما به واقعیت تبدیل کن. ذهن ما را به این واقعیت معطوف کن که تو از طریق مسیح، نظم و آرامش را برای ما برقرار کرده‌ای. ما دعا می‌کنیم که تو واقعاً با کسانی که با آزمایش‌ها، درد و ناامیدی دست و پنجه نرم می‌کنند، مهربان و دلسوز باشی.

به قلب‌های آنها نیز آرامش عطا فرما، و به ما کمک کن تا دوستان خوبی باشیم. پدر، ما همه این چیزها را به خاطر رحمت مسیح می‌خواهیم. به نام اوست که دعا می‌کنیم. آمین.

خب، قرار است درباره ایوب صحبت کنیم. جالب اینجاست که اول آن را مرور خواهیم کرد.

فکر کردم اینجا یه اسلاید مرور هست. اول باید مرور کنیم و بعد بریم سراغ ایوب. البته امثال یه جورایی جنبه‌ی آموزشی دارن.

این کتاب تعلیم می‌دهد. و دفعه قبل هنگام معرفی کتاب امثال در مورد این واقعیت صحبت کردیم که حتی آن شش آیه اول، در اصل، برنامه درسی برای مسیر زندگی هستند. ایوب و جامعه، و البته جامعه چیزی است که قرار است جمعه با آن آشنا شویم، کتاب‌هایی نظری و فلسفی هستند و تمام آن سؤالاتی را که دفعه قبل به طور خلاصه به آنها پرداختیم، مطرح می‌کنند.

و در نهایت، غزل غزل‌ها شعر غنایی، شعر عاشقانه خواهد بود، که ما همچنین سعی خواهیم کرد روز جمعه با هم «جامعه» و «غزل غزل‌ها» را اجرا کنیم. حالا، چیزی که لحظه‌ای پیش شروع به گفتنش کردم این است که چون ایوب برخی از این سوالات عمیق، نظری و فلسفی را مطرح می‌کند، دوست دارم رویکرد کمی متفاوتی در پیش بگیرم و حدود ۲۰ دقیقه اول را به طرح سوالات برای شما اختصاص دهم. بدیهی است که اگر واقعاً با این متن و مسائلی که مطرح می‌کند سر و کار داریم، مناسب نیست که من صرفاً در مورد آن برای شما سخنرانی کنم.

احتمالاً انجام این کار با هیچ یک از متون کتاب مقدس، به ویژه ایوب، مناسب نیست. بنابراین، من چند سؤال دارم و مطمئناً از شما دعوت می‌کنم که در شروع کار مقدماتی روی این موضوع، سؤالات خود را مطرح کنید. این فقط یک تصویر سریع است، یکی از نمایش‌های هنری فراوان از کتاب ایوب.

اینجا، او را می‌بینید که به شدت رنج می‌کشد، همسرش در پس‌زمینه، خانه‌اش از هم پاشیده، و دوستانش، که همانطور که می‌دانیم، در نهایت مشاوران بسیار بدی می‌شوند. کمی بعد به این موضوع خواهیم پرداخت. اما اول از همه چند سؤال

هدف ایوب چیست؟ شاید بخواهید این یکی را شروع کنید. چرا آن را در کتاب مقدس داریم؟ هدف چیست؟ فصل دارد، به این معنی که چیزی هست که ارزش بررسی کردن را داشته باشد. ادامه بده، جینجر ۴۲

خب، این دریچه‌ای به درون کسی است که پر از ترحم به حال خودش است. پس، اگر درست متوجه شده باشم، داری می‌گویی که این درسی است برای اینکه چطور نباشیم؟ شاید؟ شاید، باشه، ادامه‌اش می‌دهیم. سوزانا.

بنابراین، این درسی است برای کسی که با فروتنی، علیرغم آنچه که از سر می‌گذرانند، به هر حال خدا را ستایش می‌کند. چگونه این دو را کنار هم قرار می‌دهید؟ و ضمناً، همانطور که این را می‌خوانیم، در جاهایی وجود خواهد داشت که آنچه ایوب به خدا می‌گوید، خیلی شبیه به ستایش خدا به نظر نمی‌رسد. به این موضوع برمی‌گردم.

من به آن برمی‌گردم. مریم. این مثل هیچ یک از داستان‌های دیگری که در کتاب مقدس می‌خوانیم نیست، که ایوب اینقدر درستکار باشد.

خب، این داستان کسی است که صرف نظر از هر چیز واقعاً به خدا وفادار است و درستکار است. پس، به عبارت دیگر، شما با جینجر هم مخالفید چون او می‌گوید که او دقیقاً دوست‌داشتنی نیست و از این جور حرف‌ها. آیا چیزی دستگیرم می‌شود؟ نه همیشه.

نه همه، باشه، اشکالی نداره. منظورم اینه که یکی از چیزهایی که در این کتاب می‌بینیم، دیدگاه‌های مختلف در مورد رنج کشیدن طولانی مدت است. همین که فصل‌هایی داریم. اساساً سه فصل، تا ۳۱ فصل، به ما می‌گوید، حتی در قالب ادبیات، که این یک مسئله طولانی مدت برای اوست.

وقتی داری این‌ها رو می‌خونی، فکر می‌کنی که دیگه از ایوب و دوستانش خسته شدم. آره، ادامه بده، کیلین. خب، این به ما یادآوری می‌کنه که فراتر از همه رنج‌هایی که اطرافمون و درون خودمون می‌بینیم، ایوب یه جورایی نمونه کوچیک ما از اون رنج‌هاست، خدا اجازه داده که این اتفاق بیفته.

خب، البته، قرار است این را در فصل‌های آغازین ببینیم، اینطور نیست؟ خب، اجازه دهید به یک مورد دیگر، خب، نوعی میان‌پرده در میان سوالات بپردازم. تعریف. تئودیه اصطلاحی است که اغلب به عنوان یکی از دلایل کتاب ایوب، یکی از اهداف آن مطرح می‌شود.

به عبارت دیگر، بعضی‌ها می‌گویند که این قرار است به عنوان یک تئودیه عمل کند. و بنابراین، اگر قرار است این اصطلاح در مورد کتاب ایوب مورد بحث قرار گیرد، داشتن تعریفی از آن مفید است. پس این هم از این.

این واژه از زبان یونانی می‌آید که در سطح پایه خود به نوعی به معنای توجیه خدا است. و بنابراین، اساساً تئودیسه، دفاع از خوبی خدا و قدرت مطلق او در مواجهه با وجود شر است. به عبارت دیگر، اگر خدا واقعاً خوب است و اگر واقعاً قدرتمند است، چرا اجازه می‌دهد شر وجود داشته باشد؟ اینها سوالاتی هستند اینطور نیست؟ و کائلان به نوعی به این موضوع پرداخته است که در اینجا داستانی در مورد کسی وجود دارد که به شدت رنج می‌برد، و خدا نه تنها اجازه می‌دهد که این اتفاق بیفتد، بلکه به نظر می‌رسد که او آن را تحریک می‌کند، به خصوص وقتی که فصل اول را می‌خوانیم.

حالا، آیا این برای شما منطقی است؟ سوال بعدی ما این است که آیا کتاب ایوب یک تئودیسه است؟ آیا بخشی از آنچه در این کتاب اتفاق می‌افتد، دفاع از خوبی خدا و قدرت مطلق او در مواجهه با رنج بشر است؟ کیتی، داری سرت را تکان می‌دهی. می‌خواهی با صدای بلند سرت را تکان بدهی؟ فکر می‌کنم قطعاً در چهار فصل از قدرت مطلق خدا دفاع شده است. من در مورد آخرین فصل صحبت می‌کنم، اما این چهار فصل به بخش آخر منتهی می‌شوند، جایی که درست مثل نگاه کردن به خدا و تمام کارهایی است که او انجام داده است.

به قدرت‌های باورنکردنی او نگاه کنید. هر کاری که او انجام می‌دهد، آن مرد، هرگز نمی‌تواند حتی شروع به انجام آن کند. آیا اصلاً می‌توانم بفهمم که او چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ بنابراین به وضوح، ما این حس را می‌بینیم که این متن قدرت خدا، قدرت مطلق و قادر مطلق او را منتقل می‌کند.

آیا این خوبی او را نشان می‌دهد؟ آیا برای این کار در نظر گرفته شده است؟ شما می‌توانید در آن قلمروهای حاکم قدرت داشته باشید، اما رنج، رنج مداوم ایوب، که همانطور که از خواندن فصل‌های اول و دوم متوجه می‌شوید، فقط توسط خدا مجاز نیست، چگونه این را نشان می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که توسط خدا آغاز شده است. آیا این خوبی او را نشان می‌دهد، مک‌کنا؟ من فکر می‌کنم این نشان می‌دهد که خدا بسیار وفادار است.

مثل اینکه خدا که لازم نیست خائن باشه. باشه. آره، کاسیا، کاسیا.

من فکر می‌کنم که، در کنار آن، فکر می‌کنم برای اینکه بتوانیم خوبی خدا و اراده خدا را برای خودمان ببینیم، باید به عنوان انسان، اراده آزاد داشته باشیم. بنابراین، ما شکایات کوچک خود را دریافت می‌کنیم. بنابراین، به عبارت دیگر، شما می‌گویید که ما واقعاً وقتی به وابستگی مطلق و فروتنی و فروتنی و غیره تنزل یافته‌ایم، از خدا قدردانی می‌کنیم؟ آیا می‌تواند اینطور باشد؟

بگذارید برایتان بخوانم. امروز می‌خواهم کمی از کتابی که در طول سال‌ها برایم بسیار مفید بوده است بخوانم. اتفاقاً این کتاب «حکمت امثال، ایوب و جامعه» نوشته درک کیدنر است، محقق که گهگاه نامش را از قلم انداخته‌ام، چون او محقق خوبی در زمینه عهد عتیق است.

و او موارد زیر را می‌گوید، و ضمناً، این قصد ندارد کسانی از شما را که سعی دارند بگویند این یک تئودیسه است، سرزنش کند. ممکن است همینطور باشد، اما کیدنر قرار است چیز دیگری را اینجا مطرح کند. او می‌گوید که این کتاب یک تئودیسه نیست، باشه؟ ببخشید، کیتی.

این کتاب یک تئودیسه نیست، زیرا انسان‌ها نمی‌توانند حق توجیه خدا را بدون الوهیت بخشیدن به خودشان به خودشان بدهند. به عبارت دیگر، وقتی شروع به تلاش برای فهمیدن می‌کنیم، این راهی است که ما خوبی خدا و قدرت خدا و همه رنج‌ها را درک می‌کنیم. از برخی جهات، ما توانایی‌های ذهنی خودمان را بالاتر از خدا قرار می‌دهیم.

او در ادامه می‌گوید، که ممکن است به گفته‌ی مریم اشاره داشته باشد، این داستان یک زیارت معنوی است که در آن ایوب از زندان خود و حقوق خیالی‌اش برای نجات در لحظه‌ی تسلیم شدن آزاد می‌شود و از طریق

آمدن خدا به سوی خود، چیزی را که از طریق سنت یا اخلاق آموزی نیافته بود، می‌یابد. و بعد من از یک یا دو صفحه صرف نظر می‌کنم. او می‌گوید که در مصائب ایوب، ما طرح اولیه‌ای از بزرگترین رنج دیده را می‌بینیم.

آنچه ایوب کورکورانه آرزویش را داشت، در واقع اتفاق افتاده است. خود خدا در جهنم تنهایی ما به ما پیوسته است. این پاسخ نهایی به ایوب و تمام ایوب‌های بشریت است، درست است؟ بنابراین، او می‌گوید حتی از برخی جهات کوچک، آنچه که ما در اینجا تحمل ایوب را می‌بینیم، کمی شبیه به رنج مسیح است، زمانی که او واقعاً می‌آید، همانطور که ایوب به دنبال کسی بود که واسطه، داور و نجات‌دهنده او باشد.

این در واقع زمانی اتفاق می‌افتد که ما خدمت کلمه تجسم یافته را داشته باشیم. خب، فکر جالبی از کیدنر مطرح شد. خب، ما چند سوال دیگر داریم.

من به هیچ وجه نمی‌گویم که قرار است به تک تک این سؤالات پاسخ دهیم. بله، ریکا فقط داشتم فکر می‌کردم، آیا این شبیه چیزی است که او در مورد تعریفش از تئودیه گفت؟ آیا این چیزی شبیه به یک تئودیه نیست؟ آیا این همان چیزی است که باید منتظرش باشیم؟ بله، سؤال خیلی خوبی است.

آیا هرگونه تلاشی برای رسیدن به یک تئودیه، تلاشی متکبرانه از سوی بشر برای قرار دادن خود در جایگاهی بالاتر از خدا است؟ شاید. به نظر می‌رسد که او این را می‌گوید. او قطعاً می‌گوید که با توجه به ارزیابی ما از کتاب ایوب، ما نمی‌توانیم اینگونه فکر کنیم.

اما حق دارید که آن را تا نتیجه منطقی‌اش دنبال کنید. من نمی‌دانم کیدنر در مورد کل مفهوم تئودیه به طور کلی چه می‌گوید. پرسیدن این سوال از او جالب خواهد بود.

ضمناً او هنوز زنده است. او در کمبریج انگلستان زندگی می‌کند، نه اینجا. خب، این یکی دیگر است.

خدا چطور با شر برخورد می‌کند؟ می‌دانید، او آن را سرکوب نمی‌کند. گاهی اوقات اجازه می‌دهد که شر واقعاً زندگی‌ها را نابود کند. ترور.

یه سوال دارم. بله. انگار به جای هم استفاده میشن، خدا اجازه داد شر وجود داشته باشه و خدا شر رو آورد.

خب، دارم فکر می‌کنم، آیا تفاوتی بین این دو وجود دارد؟ به نظرم اینکه خدا شر را بیاورد خیلی با اینکه اجازه بدهد شر اتفاق بیفتد فرق دارد. و البته، ما اولی را خیلی دوست نداریم، نه؟ نه. درست است.

سوال خیلی خوبی است. بگذارید فقط دو نکته را بگویم، هرچند اگر می‌خواستیم می‌توانستیم کل ساعت را به آن اختصاص دهیم. فکر می‌کنم اگر چیزی خارج از حاکمیت خدا داشته باشیم، مشکل‌ساز خواهد بود.

از آنجا که خدا حاکم مطلق است، شکی در این مورد وجود ندارد. او به طور حاکم مطلق نیکوست.

از نظر من، شکی در این مورد وجود ندارد. اما چیزی در پیچیدگی آن حاکمیت خیر وجود دارد که در واقع شر را نیز به عنوان بخشی از خود دارد. و جالب اینجاست که این دومین نکته مورد نظر من است.

اشعیا فصل ۴۵، آیه هفت. در مورد خدایی صحبت می‌کند که نور و شر را می‌آفریند. و اینها کلماتی هستند که در آنجا استفاده شده‌اند.

حالا، اینکه چطور با همه اینها کنار می‌آیید، سوال دیگری است، و این سوالی است که باید به فیلسوفان و متکلمان پاسخ داده شود. باز هم، من به هیچ وجه سعی ندارم خوبی خدا را بی‌ارزش جلوه دهم.

شاید خوبی خدا خیلی خیلی بزرگتر از چیزی باشد که ما تصور می‌کنیم. و همانطور که می‌دانید، فکر می‌کنم مزمور ۷۶ می‌گوید، حتی خشم انسان‌ها او را ستایش خواهد کرد. تمام آن چیزهایی که ما ذاتاً شر می‌دانیم، خدا به نوعی از آنها خیر استفاده خواهد کرد.

این همان چیزی است که آن مزمور به آن اشاره می‌کند. و همچنین همان چیزی است که تعاریف متنوع ما از حاکمیت بر اساس رومیان ۸ و ۲۸ نیز می‌گویند. همه چیز برای خیریت با هم در کار است.

و خدا در آن چیزها کار می‌کند. آنها خارج از کنترل او نیستند. آنها چیزی نیستند که او بر آنها دست نداشته باشد.

خب، من به سوال شما پاسخ نداده‌ام چون واقعاً نمی‌دانم چطور آن را کنار هم بگذارم، اما اینها برخی از مواردی هستند که باید در نظر بگیریم. خدا چگونه با شر برخورد می‌کند؟ بگذارید یک نقل قول کوچک دیگر از کیدنر برایتان بگویم. باز هم، این حرف آخر نیست، اما او خیلی بهتر از من حرف می‌زند.

بنابراین، خوب است که از خرد او بهره ببریم. در حالی که ممکن است بخواهیم استدلال کنیم که قادر مطلق باید شر را در همان ابتدا ریشه کن می‌کرد، راه انتخابی خدا این نبود که آن را از بین ببرد، بلکه این بود که با آن کشتی بگیرد - و این کار را با ضعف انجام دهد نه با قدرت.

از طریق انسان‌ها، بیشتر از طریق معجزات و از طریق مجوزهای پرهزینه، مانند داستان ایوب، و نه از طریق امتناع‌های آشکار. با در نظر گرفتن این موضوع به زبان خودمان، می‌توانیم بگوییم که خداوند مصمم است در نبردی عادلانه بر شر غلبه کند، نه با تو. و البته، ما این را در زندگی خودمان می‌بینیم.

ما قطعاً این را در زندگی عیسی می‌بینیم، که به انسانی تبدیل می‌شود تا با شر در همان زمینه‌ای که من و شما با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، دست و پنجه نرم کند، به همین دلیل است که نویسنده عبرانیان درباره یک کاهن اعظم بزرگ صحبت می‌کند که بشریت را به چالش کشید و با همان چیزهایی دست و پنجه نرم می‌کند که ما با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم. این نکته‌ای است که نویسنده عبرانیان به ویژه در فصل پنجم و سپس در فصل هفتم می‌گوید. بنابراین، برخی از افکار جالب در این زمینه وجود دارد.

این پایان سوالات نیست. آیا هنوز می‌خواهید کمی بیشتر فکر کنید؟ شاید. ما در مورد خدا چه می‌آموزیم؟ من کمی در این مورد اطلاعات کسب کرده‌ام، اما بیایید کمی بیشتر پیش برویم.

ما درباره خدا و دشمن چه می‌آموزیم، که ترجمه شیطان است، ها ساتان به معنی دشمن در زبان عبری یا حریف است. و این فردی است که در فصل‌های اول و دوم به حضور خدا می‌آید. ما درباره خدا، دشمن و ایوب از دو فصل اول چه می‌آموزیم؟ ریکا، چیزی توجه تو را جلب می‌کند؟ آیا درباره همه آنها یک چیز می‌پرسی؟ او، نه، درباره هر کدام چیزی می‌پرسی.

چیزهایی که در مورد هر یک از آنها وجود دارد، این تصویر را برای ما ایجاد می‌کند، زیرا این، البته، مقدمه‌ای بر کل ماجرا است، همانطور که در شعر آشکار می‌شود. این مقدمه روایی ماست، که البته ایوب هرگز از آن خبر ندارد. ادامه دهید.

خب، شیطان و دشمن، این یه جورایی چیزی بود که هنوز توی وعده یا چیزی شبیه به اون رایجه. آره دشمنشون توی حضور خدا ظاهر میشه، مگه نه؟ و به نظر میرسه چیزیه که فقط یه بار اتفاق نمیفته. شاید بیشتر از یه بار هم اتفاق بیفته

شما فرشتگان است، اما روزی پسران خدا NIV روزی، فصل اول، آیه ششم، پسران خدا، می دانم که ترجمه آمدند تا خود را در برابر خداوند حاضر کنند. و دشمن، شیطان، نیز با آنها آمد. و خداوند به شیطان گفت، از کجا آمده‌ای؟ و غیره و غیره.

بنابراین، به نظر می‌رسد چیزی غیرعادی نیست. این بخشی از صحنه‌ی اینجاست. و به نوعی، این دشمن به عرش آسمان دسترسی دارد.

ما دوباره این را در متون مقدس عهد عتیق خواهیم دید. این تنها جایی نیست که دشمن در حضور خدا حضور دارد. چه چیز دیگری در مورد خدا، دشمن و ایوب می‌آموزیم؟ شما در مورد ایوب چه می‌آموزید؟ متاسفم، مت، ادامه بده.

خب، او نگران فرزندانش است، اینطور نیست؟ و من قصد دارم شما را بیشتر به این موضوع پردازم. او در نتیجه نگرانی عمیق خود برای سلامت معنوی فرزندانش چه می‌کند؟ بله، فصل پنجم. وقتی دوره ضیافت به پایان می‌رسید، بله، ایوب، عیسی را می‌فرستاد و آنها را تطهیر می‌کرد.

صبح زود، او یک قربانی سوختنی تقدیم می‌کرد و همراه با آن برای آنها دعا می‌کرد. بنابراین، ما ایوب را به عنوان یک واسطه داریم. به این موضوع توجه کنید، این مهم است.

چه چیز دیگری در مورد ایوب می‌دانیم؟ این نوعی عبارت استاندارد در توصیف ایوب است. در شعر آمده است، خب، چندین بار در این دو فصل اول آمده است. سارا، قرار بود چیزی بگویی که هیچ ربطی به عبارت استاندارد نداشته باشد؟ خب، مطمئن نیستم که این عبارت استاندارد باشد.

فقط می‌خواستیم بگویم که او خیلی خوشبخت بود. خب، می‌دانیم که او خوشبخت است، به نظر می‌رسد که در موقعیت رهبری قرار دارد، همانطور که شاهد پیشرفت کتاب هستیم. و این قطعاً بخشی از شرایط است. اما جالب اینجاست که متن بر این نکته تأکید نمی‌کند.

ترور. بله، و این چه چیزی در مورد درستکاری او می‌گوید؟ او درستکارترین فرد تاریخ بود، درست است. بله، ببخشید.

یکی از همین روزها سخنرانی مخصوص خودم را خواهم داشت، اما نگران نباش، امروز این کار را نمی‌کنم. باور کن، تو تنها هدف نیستی. این هم دعایی که باید خوانده شود.

بی‌عیب و نقص، درستکار، کسی که از خدا می‌ترسد و از شر دوری می‌کند. آیا آن را به خاطر دارید؟ چهار ویژگی بی‌عیب و نقص، درستکار، کسی که از خدا می‌ترسد، کسی که از شر دوری می‌کند. و این بیش از یک بار ظاهر می‌شود.

ما او را به عنوان یک شخص واقعاً خداترس می‌بینیم. آیا چیز دیگری هست که باید در مورد این شخصیت‌ها که بخشی از رویای ما از بهشت هستند، به خصوص دو نفر اول، بدانیم؟ ادامه بده، مت. بله، شیطان باید اجازه بگیرد، اگر بخواهی.

اما بگذارید، فقط می‌خواهم چیزی را که کمی قبل‌تر شروع به گفتنش کردم، تکرار کنم. این خداست که می‌گوید، هی، آیا بنده‌ی من ایوب را در نظر گرفته‌ای؟ منظورم این است که خدا کسی است که توجه دشمن را، به این شخص درستکار جلب می‌کند. و بعد، البته، شیطان می‌گوید، خب، البته، می‌دانید، او از شما می‌ترسد، او خوب است، او از شر به خاطر آنچه از آن نصیبش می‌شود، دوری می‌کند.

اساساً ماجرا همین است. او می‌گوید، آیا او را از چیزی محافظت نکرده‌ای؟ تو او را برکت داده‌ای، و غیره، و غیره. و سپس خداوند اجازه می‌دهد، اگر بخواهید، اجازه‌ای گران‌بها، که به عبارت کیدنر برگردیم، هم از نظر توانایی شیطان در نابود کردن هر چیزی که ایوب دارد، و هم در نهایت، در فصل دوم، نابود کردن خود ایوب.

بنابراین اینها نکات مهمی هستند که باید در نظر داشته باشید. خدا در واقع اینجا یک آزمایش بزرگ ترتیب می‌دهد. این یک آزمایش بزرگ است.

و امیدوارم کمی بعد - سوال بعدی - در این مورد بیشتر صحبت کنیم. من همین الان در مورد ویژگی‌های ایوب بی‌عیب و نقص بودن، درستکاری، خداترسی و دوری از شر صحبت کردم.

آیا این به معنای بی‌گناه بودن اوست؟ من تکان‌های سر را می‌بینم. از کجا می‌دانید؟ او خودش قرار است درباره گناه خودش صحبت کند. ما الان به فصل هفتم، به ویژه در آیات ۲۱ و ۲۲، نمی‌خواهیم نگاه کنیم، اما ایوب به هیچ وجه ادعا نمی‌کند که بی‌گناه است.

ناراحتی او از این است که چطور من کار وحشتناکی انجام داده‌ام که مستحق این عواقب وحشتناک و وحشتناک در زندگی‌ام هستم؟ این در ذهن او قابل قبول نیست. خب، ادامه می‌دهیم. هنوز سوالات ما تمام نشده است.

شیطان اساساً گفته است، هی، می‌دانید، ایوب به خاطر چیزی که از آن به دست می‌آورد خوب است. آیا اینها اغلب انگیزه‌های ما نیستند؟ اینطور نیست؟ از بعضی جهات، تا حدی، این در عهد گنجانده شده است. لاویان ۲۶، تثنیه ۲۷ و ۲۸.

اگر مطیع باشید، این مجموعه از برکات را خواهید داشت. اگر نافرمان باشید، حدس بزنید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پس شاید شیطان درست می‌گوید. انگیزه‌های ایوب برای مطیع بودن این است که خدا واقعاً حصاری دور او کشیده است، خدا او را برکت داده است، ایوب این را می‌داند، و او همچنان از خدا می‌ترسد و از شر دوری می‌کند.

کتاب را ببند، پایان داستان. بله یا خیر؟ یا ممکن است انگیزه‌های دیگری هم برای اطاعت وجود داشته باشد؟ بله، همه ما این انگیزه‌ها را داریم، چون ما اینگونه هستیم و عهد اساساً به همین دلیل جذاب است؛ ما انگیزه‌های محافظت از خود داریم. و اگر بدانیم که انجام کاری واقعاً گناه‌آلود، داوری و مجازات خدا را به همراه خواهد داشت، اگر باهوش باشیم، از آن اجتناب خواهیم کرد.

خب، این انگیزه‌های واضح وجود دارد. اما آیا دلایل دیگری هم وجود دارد؟ کاسیا؟ و ایوب به آن اهمیتی نمی‌دهد. و می‌دهد، مگر نه؟ در پایان فصل دوم، وقتی همسرش اساساً به او می‌گوید، چرا خدا را نفرین نمی‌کنی و نمی‌میری؟ او می‌گوید، آیا باید خوبی را از خدا بپذیریم و نه دردسر را؟ درست است، و بنابراین حق با شماست، فکر می‌کنم بخش زیادی از این موضوع به رابطه عمیق ایوب مربوط می‌شود.

او با خدا رابطه دارد. این فقط یک قاضی نیست که او را شلاق می‌زند و بعد او از آن می‌ترسد. او با خدا رابطه‌ای دارد، و این رابطه‌ای از روی عشق است، و از دل آن عشق، اطاعت جاری می‌شود.

و البته، وقتی این کتاب و فصل‌ها را می‌خوانید، و به خصوص آنچه ایوب در این فصل‌های شاعرانه می‌گوید چیزی که به نظر می‌رسد او را بیش از همه غمگین می‌کند این است که او آن حس ارتباط با خدا را از دست داده است، و می‌خواهد آن را دوباره به دست آورد. او واقعاً می‌خواهد آن را به دست آورد. خب، در اینجا چند سوال دیگر وجود دارد، و ما زمان زیادی را صرف آنها نمی‌کنیم زیرا امروز چند کار دیگر برای انجام دادن داریم. چه چیزی در مورد پاسخ‌های این دوستان نامناسب است؟ و شما باید بدانید که آنها چه کسانی هستند.

الیفاز، بلدد و صوفار، درسته؟ به هر حال، به نظر می‌رسد که آنها اصول اولیه عدالت را به خوبی درک می‌کنند. سوزانا. یک شوخی بزرگ وجود داشت، آنها می‌گفتند، او از چه چیزی دفاع می‌کند؟ شما چه کاری انجام داده‌اید که مستحق این هستید؟ و من احساس می‌کنم این اشتباه است، که ما می‌توانیم این کار را به دلیل موضع آنها انجام دهیم، که می‌توانیم آن کار را انجام دهیم، حتی اگر آن چیزی باشد که آنها دوست دارند.

بنابراین، به عبارت دیگر، تمام مشکل آنها الهیاتشان نیست، که درست است. منظورم این است که در جهان هستی حس عدالت وجود دارد. بهتر است وجود داشته باشد، وگرنه به دردسر بزرگی می‌افتیم.

اما مشکل آنها این است که آن را اشتباه به کار برده‌اند. آیا این منصفانه است که بگوییم؟ و بنابراین، شما می‌گویید که آنها از طرف خدا صحبت می‌کنند. این روش نامناسبی برای گفتن آن است.

در واقع، کیدنر، در جایی، می‌گوید کاری که دوستان واقعاً اشتباه انجام می‌دهند، پاپ‌سرایی است. و البته، شما می‌دانید پاپ چیست. آیا می‌دانید پاپ چیست؟ آه، خب، احتمالاً باید پاپ‌سرایی را تعریف کنیم، اینطور نیست؟ پاپ چیست؟ کسی می‌داند پاپ چیست؟ مثل پادشاه و پاپ است.

در واقع، یک پاپ. بله، درست است. منظورم این است که کسی است که، از نظر کل سیستم دینی، از طرف خدا صحبت می‌کند. پاپ این کار را می‌کند.

بنابراین، وقتی شما به مقام امامت می‌رسید، اساساً، همانطور که گفتید، وظیفه دارید آنچه را که مطمئن هستید خدا در این مورد می‌گوید، بیان کنید. و البته این مشکل آنهاست، زیرا آنها واقعاً نمی‌دانند که ایوب کجاست. و آنها، منظورم این است که، آنها با ملایمت شروع می‌کنند، و ما در مورد این موضوع به زودی صحبت خواهیم کرد.

آنها واقعاً با ملایمت شروع می‌کنند. به سمت پایان ماجرا واقعاً خشن می‌شوند. خب، این جالب است.

ایوب چگونه به دوستانش پاسخ می‌دهد؟ آیا هنگام خواندن بخش کوچکی که برای امروز از شما خواسته بودم، متوجه چیزی شدید؟ آیا او مهربان است؟ نه واقعاً. در یک مقطع، اسنس آنها را مشتکی یاهو گو خطاب می‌کند. و اساساً، می‌گوید، اگر جای من بودید، این حرف‌ها را نمی‌زدید.

بنابراین، پاسخ‌های او به دوستانش، و شاید بهتر باشد دوستان را داخل گیومه بگذاریم، خب، این چیزی است که آنها لیاقت شنیدنش را دارند. اما او با آنها تعارف ندارد. به شما می‌گویم که او به هیچ وجه با آنها در مورد ماهیت خدا مخالف نیست.

هر دو موافقت. منظورم این است که هر دو، از جمله دوستان از یک طرف و ایوب از طرف دیگر، درک خوبی از الهیات ارتدکس صحیح دارند. هر دو آن را دارند.

فقط دوستانش آن را اشتباه به کار می‌برند، و ایوب نمی‌فهمد که این قانون چطور در مورد وضعیت فعلی‌اش جواب می‌دهد. این یکی هم جالب است. سوزانا، برمی‌گردد و کمی به تو ایراد می‌گیرد.

و این به خاطر گفتن مثلاً «ببخشید» نیست. به خاطر اینه که گفتی ایوب داشت خدا رو ستایش می‌کرد. آره؟
خب، بذار یه کم گستاخانه حرف بزنم و بپرسم فصل ۱۶ چطور با این موضوع جور درمیاد.

باشه؟ از آیه هفت شروع می‌کنم. مطمئناً، ای خدا، تو من را خسته کردی. تو تمام خانواده‌ام را ویران کردی.

آیه نهم، خدا به من حمله می‌کند و از خشم خود مرا می‌درد و دندان‌هایش را به هم می‌فشارد و دشمنم چشمان تیزبین خود را به من می‌دوزد. آیه ۱۱، خدا مرا به دست بدکاران سپرده و به چنگال شیران انداخته است. همه چیز با من خوب بود، اما او مرا خرد کرد.

او مرا از گردن گرفت. او مرا له کرد. او مرا هدف خود قرار داد.

کماندارانش مرا احاطه کرده‌اند. بی‌رحمانه کلیه‌هایم را سوراخ می‌کند و صفرایم را بر زمین می‌ریزد. بارها و بارها، مانند یک جنگجو به من حمله می‌کند و به من حمله می‌کند.

من روی پوستم پلاس دوخته‌ام و پیشانی‌ام را در خاک فرو برده‌ام. صورتم از گریه سرخ شده و سایه‌های عمیقی دور چشمانم حلقه زده‌اند. آیا این سرود ستایش است؟ باشه، اما؟ ما سائول را داشته‌ایم، پس می‌توانید از سائول ایراد بگیرید.

اشکالی ندارد. اما احساس می‌کنم حتی اگر صداقتی هم وجود داشته باشد، مثل این است که از کسی که دوست شماست بپرسید، چرا این کار را با من کردی؟ حالا، این کار منطقی نیست، اما شما می‌گویید، مثلاً ما عاشق هم هستیم. چرا، چرا از من می‌ترسی؟ و صادق باشید و بگویید، تو این کار را با من کردی.

تو این کار را با من کردی. بله، حق با توست. این صداقت مطمئناً بخشی از نشان دادن رابطه او با خداست.

باز هم، من مدام به این موضوع برمی‌گردم چون در این لحظه که داریم در موردش صحبت می‌کنیم، این موضوع خیلی مهم است. و شما هم حق دارید که من را سرزنش کنید، هرچند که دقیقاً به آن شکل بیانش نکردید، که چرا این موضوع را از متن اصلی‌اش خارج کردم. چون مثلاً وقتی به فصل نهم یا فصل دوازدهم مراجعه می‌کنید، چه می‌بینیم؟ ایوب حاکمیت مطلق خدا را تصدیق می‌کند.

و این یک اعلام ستایش است. واقعاً همینطور است. ایوب چیزی دارد که من دوست دارم آن را یک دیدگاه حداکثری از حاکمیت بنامم.

این فقط حاکمیت خدا نیست و وقتی اوضاع خوب است و ما خیلی خوشحالیم که او زندگی من و جهان هستی را کنترل می‌کند و من برای قدم بعدی‌ام به او اعتماد خواهم کرد. این اذعان به این است که آن چیزهای زیست آن چیزهای دردناک، آن چیزهایی که در زندگی من مخرب هستند نیز از جانب خدا می‌آیند. باید یک هدفی وجود داشته باشد.

من نمی‌دانم آنها چه هستند. اما حق با شماست. بدیهی است که زمینه بزرگتر باید بخشی از تصویر باشد.

خوب. خوب، یه سوال دیگه هم دارم؟ خوب، ما از پاسخ‌های خدا چی یاد می‌گیریم؟ وقتی او وارد صحنه می‌شود، ما از این پاسخ‌ها چی یاد می‌گیریم؟ ربکا. آیا حرف ایوب را تایید کردی؟ باشه، ادامه بده

خوب، این پاسخ‌های شفاهی، که از فصل ۳۸ شروع می‌شوند و تا فصل ۴۱ ادامه دارند و قرار است کمی بیشتر به جزئیات آنها بپردازیم، چیزی در مورد کنترل مطلق خدا می‌گویند، اینطور نیست؟ خدا به چه شکل دیگری پاسخ می‌دهد؟ او با آن پاسخ‌های شاعرانه پاسخ می‌دهد. او در فصل ۴۲ چه می‌گوید؟ او در فصل ۴۲ چه می‌کند؟ فصل ۴۲. متی.

بله، پس خدا دارد غرامت می‌دهد، اینطور نیست؟ جالب نیست؟ چه کسی غرامت پرداخت کرد؟ اگر به تورات برگردیم؟ کسی که چیزی دزدیده بود، درست است؟ اگر چیزی دزدیده بودید، باید دو برابر آن را پرداخت می‌کردید. خدا دو برابر تمام آنچه ایوب داشته را به او پس می‌دهد. این جمله‌ی بسیار جالبی است

حالا، احتمالاً نکته بعدی که می‌توانید بگویید این است که خوب، مگر دوستان بالاخره درست نمی‌گویند؟ دیگر تمام شد. خدا ایوب را دو برابر برکت می‌دهد. اگر به ایوب نگاه کنید، او سعی کرده است عبارت خاص را اینجا پیدا کند

فصل ۴۲، آیه شش. از خودم متنفرم، در خاک و خاکستر توبه می‌کنم. بعضی‌ها به این نگاه می‌کنند و می‌گویند، خوب، او توبه کرده است. حالا خدا همه چیز را به او برمی‌گرداند و کارش تمام است. دوستان درست می‌گفتند

بله، نه؟ هیچ‌کس نمی‌خواهد به آن بپردازد، ها؟ ادامه بده، مت. آه، خیلی خوب. در فصل ۴۲، آیات هفت و هشت چه داریم؟ ایوب صحبت می‌کند، بیخشید، و خداوند با الیفاز صحبت می‌کند

من از دست تو و دوستانت عصبانی هستم. شما حرفی نزده‌اید. حالا، نکته‌ی بعدی جالب است چون شما هستی، و تقریباً در هر ترجمه‌ای آمده است که شما در مورد من آنچه را که درست است، نگفته‌اید NIV. همانطور که بندهام ایوب گفته است

و در آیه هشتم نیز همین را خواهد گفت. تو مانند بندهام ایوب، درباره من آنچه را که درست است، نگفته‌ای. بگذار این را برایت بگویم

برای مراجعه بعدی و فکر کردن، یادداشت کوچکی در کتاب مقدس خود بنویسید. ترجمه عبری آن بهتر یا to باید به صورت، said something، است. رایج‌ترین روش استفاده از این فعل به همراه حرف اضافه to ترجمه شود

تو با من، آنطور که بندهام ایوب صحبت کرد، صحبت نکردی. تو با من، با من، آنطور که بندهام ایوب صحبت کرد، صحبت نکردی. و شاید خدا دارد آنها را به خاطر این مشکل سرزنش می‌کند

ایوب تمام این مدت دنبال چه بوده؟ کسی که از طرف او میانجیگری کند. کسی که به عنوان داور عمل کند. دوستانش آنجا نشسته‌اند و برایش موعظه می‌کنند

آنها حتی یک بار هم دعا نمی‌کنند. ایوب کسی است که با خدا صحبت می‌کند و رابطه‌اش را حفظ می‌کند و با صداقت و هر چیز دیگری که در موردش صحبت کردیم، سخت تلاش می‌کند. ترجمه‌های اولیه، اتفاقاً، ترجمه یونانی خیلی قبل‌تر در سپتواجینت، این کار را به درستی انجام داده‌اند

تو با من صحبت نکرده‌ای. ترجمه‌های آرامی کتاب مقدس عبری نیز همین کار را می‌کنند. تو با من صحبت نکرده‌ای.

به نوعی در انگلیسی ما وجود دارد. ضمناً، باید این را هم بگویم. همانطور که می‌دانید، ترجمه یک مشکل بزرگ است، زیرا چگونه می‌توان معنایی را که ممکن است بسیار پیچیده و غنی باشد، نشان داد و فقط یک کلمه نماینده را برای انتقال آن به زبان دیگری انتخاب کرد؟ من پیشنهاد می‌کنم که اصطلاح عبری هر دو را در خود جای داده باشد.

به، درباره، مربوط به، و غیره. اما به نظر من، به، به، به، به، بودن، چیزی است که باید اینجا به آن نگاه کنیم. آیا منظور من منطقی است؟ بنابراین، به همین دلیل است که بازگشت به فصل اول مهم است.

ایوب مرتباً به عنوان یک شفیع واسطه‌گری کرده است. ایوب یک شفیع است. او این کار را برای خانواده‌اش انجام می‌دهد.

او می‌داند که این چه شکلی است. دوستانش به طرز وحشتناکی شکست می‌خورند. خدا آن دوستان را به خاطر اینکه نیامدند و واسطه و شفیع ایوب نشدند، سرزنش خواهد کرد.

حالا، در نتیجه‌ی این، ایوب متوجه خواهد شد که واسطه‌اش در بهشت است، و این حتی یک درک بزرگتر است. اما به نظرم بخشی از آنچه اینجا اتفاق می‌افتد همان چیزی است که من برای شما توضیح دادم. آیا منظور من منطقی است؟ جالب اینجاست که اکنون چندین نفر هستند که از نظر تفسیر آن به این شکل، در این مسیر گام برمی‌دارند.

بنابراین، این چیزی نیست که فقط من از آن دم می‌زنم. من تنها کسی نیستم که این کار را می‌کنم. کاری که باید انجام دهیم، احتمالاً الان، کمی پیش‌زمینه‌تر برای این کتاب است.

اینها چیزهایی هستند که باید در موردشان فکر کرد، سوالاتی که باید در موردشان فکر کرد. وقتی گفته می‌شود ایوب اهل سرزمین اوتز است، می‌دانم که اگر بخواهید می‌توانید آن را عوز تلفظ کنید، اما اوتز است، درست است؟ من دقیقاً مطمئن نیستم که کجاست، اما در بخش‌های دیگر کتاب مقدس به اندازه کافی تشابه وجود دارد که نشان می‌دهد در ادوم، جایی در مجاورت ادوم است، درست است؟ مرآتی ۴:۲۱ از عوز به موازات ادوم استفاده می‌کند، و ما همچنین نام الیفاز را داریم که یکی از دوستان است و در شجره‌نامه فصل ۳۶ پیدایش آمده است، که از نوادگان عیسو هستند. بنابراین شاید ما به مکانی احتمالی در آنجا رسیده باشیم.

ممکن است به یک دوره مردسالاری اشاره داشته باشد. این بیشتر یک بحث از سکوت است، اما می‌خواهم یک نکته دیگر را به آن اضافه کنم. ایوب در پایان داستان چند سال دارد؟ آیا نکات کوچکی در این زمینه به خاطر دارید؟ بعد از همه اینها، در فصل ۴۲، ایوب ۱۴۰ سال دیگر زندگی کرد.

حالا، اگر قرار است اعداد را جدی بگیریم، و باز هم، این یک فرض است که باید خودتان حلش کنید، اما اگر قرار است اعداد و سن‌ها را جدی بگیریم، باید به یاد داشته باشیم که، خب، خدای من، ابراهیم ۱۷۵ سال عمر کرد، و پدران قوم واقعاً آنجا هستند، اینطور نیست؟ ۱۸۷. بنابراین ممکن است طول عمر ایوب نشان دهد که او قرار است جایی در آن دوره پدرسالاری باشد، زیرا وقتی داستان پیش می‌رود، آن مرد ۱۰ فرزند دارد. او کسی است که در دروازه شهر می‌نشیند و از مقام و منزلت و احترام برخوردار است.

بنابراین بدیهی است که او کاملاً به سن خودش رسیده است، حدس می‌زنم اینجا، شاید دهه ۶۰، ۵۰، ۶۰، چیزی در این حدود. بنابراین حتی آن بازه سنی، آن طول عمر، اگر آن را جدی بگیریم، باز هم نشان ۷۰،

می‌دهد که او احتمالاً در دوره پدرسالاری زندگی می‌کرده است. با این اوصاف، احتمالاً، باز هم پیشنهاد می‌کنم که اگرچه این صحنه‌ای خارج از اسرائیل را نشان می‌دهد، شاید جایی در ادوم، و حتی اگرچه دوره زمانی قبل از تأسیس اسرائیل را نشان می‌دهد، اما ممکن است به شکل شاعرانه روایت شود.

به عبارت دیگر، این کتاب قرار است به عنوان کتابی تحت عنوان، اگر بخواهید، یک جامعه‌ی عهدی تدوین شود، زیرا کاملاً مشخص است که کل این مضمون مثلاً نجات‌دهنده، مطرح می‌شود، و یک نجات‌دهنده مفهومی است که بخشی از عهد است. چیزهای بسیار پیچیده‌ای وجود دارد، می‌توانیم یک ساعت کامل در مورد تاریخ و پیشنهادهای نویسندگان صحبت کنیم، اما من فقط این یکی را برای شما مطرح می‌کنم. شاید پس از یک سنت شفاهی طولانی از این روایت و شعری که داریم، شاید در دوران اوج ادبیات حکمت در زمان اسرائیل، و آن هم در زمان سلیمان، این کتاب گردآوری شده باشد.

بعضی‌ها هستند که خیلی دیرتر از این حرف می‌زنند، خیلی دیرتر، اما فکر نمی‌کنم لازم باشد وقت بیشتری را صرف آن کنیم. تا اینجا که خوب بوده؟ بسیار خوب، بیایید چند کار دیگر هم در مورد طرح کلی این کتاب انجام دهیم. من قبلاً در مورد آنچه در چارچوب روایت اینجا می‌بینیم، صحبت کرده‌ام.

بنابراین اجازه دهید اکنون به صورت نثر، برخلاف شکل سوالی‌مان، برخی از مواردی را که سعی داشتیم در طول بحثمان بر آنها تأکید کنیم، برای شما تکرار کنم. شخصیت ایوب تثبیت شده است. این واقعاً مهم است.

شما برای این کتاب یک چارچوب روایی دارید، و دو فصل اول تأکید می‌کنند که ما اینجا با کسی سروکار داریم که فردی صالح است، و همانطور که قبلاً گفتم، از این واقعیت غافل نشوید که او می‌داند زیرا خودش به عنوان کسی که از طرف دیگران شفاعت می‌کند، خدمت کرده است. او این نقش را می‌داند. او آن را به خوبی می‌داند.

ما صحنه‌های آسمانی با خدا و شیطان را داریم، و من قبلاً در مورد آنها هم صحبت کرده‌ام. به شیطان اجازه داده می‌شود، اما خدا با گفتن اینکه «آیا بنده من ایوب را در نظر نگرفتی؟» به او نگاهی بیندازد و غیره، ماجرا را به نوعی پیش می‌برد. ما همچنین بخش پایانی را داریم.

این فصل ۴۲ است که در آن دوستان مورد سرزنش قرار می‌گیرند، و من نمی‌توانم به اندازه کافی قاطعانه بگویم که به نظر من پیامدهای آن از نظر رابطه ایوب با خدا و اذعان خدا به آن چیست. ایوب برخلاف دوستان، با خدا صحبت می‌کند. فقدان یا فقدان صحبت با خدا از طرف ایوب.

حالا، یک مسئله‌ی دیگر در کل آن سرزنش این است که آیا این دوستان آنجا هستند و آیا ایوب از نظر الهیاتی، در مورد خدا درست می‌گوید یا نه. این یک مسئله‌ی کاملاً دیگر است. اگر چند سخنرانی دیگر داشتیم می‌توانستیم در مورد آن بحث کنیم، اما من فقط آن را برای شما مطرح می‌کنم، و سپس، همانطور که لحظه‌ای پیش اشاره کردم، بازگشت ایوب را داریم. اجازه دهید در مورد بازگشت ایوب پیشنهاد ساده‌ای بدهم.

به عبارت دیگر، خدا همه این چیزها را به او برمی‌گرداند، و این تلافی درستکاری نیست. من فکر نمی‌کنم اصلاً اینطور باشد. به نظر من نشانه‌ای است که حالا آزمایش تمام شده است.

آزمایش تمام شد، باشه؟ ایوب تحت آزمایش بوده، و حالا تمام شده و تمام شده، و ایوب باید این را بداند. به یاد داشته باشید که هیچ کس از این صحنه‌های آسمانی که در حال وقوع است آگاه نیست. فقط ما به عنوان خوانندگان از آن آگاه هستیم.

.آره، سوزانا نه، ما نمی‌دانیم نویسنده کیست. من هیچ ایده‌ای ندارم

سوال خوبی است، و تنها چیزی که می‌توانم بگویم نه است. بسیار خوب. از نظر ساختار کتاب، من هنوز هم سعی می‌کنم برخی چیزها را اینجا مشخص کنم.

فصل سوم، اولین جمله‌ی ایوب است. به یاد داشته باشید که دوستان آمده‌اند. دوستان در شروع کار بسیار خوب عمل کرده‌اند، زیرا هفت روز در سکوت با او نشستند.

این خیلی چشمگیره. خیلی چشمگیره، و اونا اجازه میدن که اون اول صحبت کنه. مجبورن

این موضوع به کل فرهنگ مربوط می‌شود. ایوب حرف اول را می‌زند، و من می‌خواهم به چند نکته‌ای که او می‌گوید توجه کنید. اول از همه، او فریاد می‌زند که کل نظم خلقت باید زیر و رو شود

این چیزی است که در این ۱۰ آیه اول اتفاق می‌افتد. باشد که تاریکی و سایه عمیق، روز تولد من را ببوشاند. به عبارت دیگر، نظم و ترتیب آفرینش در طول روز

او اساساً می‌گوید، بگذارید کاملاً وارونه شود. و در همین زمینه، جمله‌ی زیر را بیان می‌کند. آیه‌ی هشتم

باشد که کسانی که روزها را نفرین می‌کنند یا شاید دریاها را نفرین می‌کنند، آن روز را نفرین کنند، و کسانی که آماده‌ی برانگیختن هستند، کلمه‌ی بعدی چیست؟ لویاتان. بسیار خوب. حال، سوال این خواهد بود که لویاتان کیست و چیست؟ به این موضوع توجه کنید زیرا دوباره در فصل ۴۱ ظاهر می‌شود.

اما ایوب از قبل اشاره می‌کند که چیزهایی در مورد این شخصیت لویاتان هم می‌داند. و چیزی، خوب، شوم در مورد آن وجود دارد. خوب، پس ما سه چرخه شاعرانه داریم.

و فقط این را بگویم. هر یک از این چرخه‌ها به نوعی تنش، خشم و ناامیدی را افزایش می‌دهند. دوست اول، الیفاز، شروع بسیار خوبی دارد.

ایوب، فکر کن که چطور به دیگران آرامش داده‌ای. تو آدم فوق‌العاده‌ای بوده‌ای. اما بعد الیفاز کاری می‌کند که قرار است به انجام آن ادامه دهد، و آن این است که به ترس متوسل می‌شود.

و او این جمله نسبتاً جالب را در فصل چهارم بیان می‌کند. کلمه‌ای، آیه ۱۲، مخفیانه به من گفته شد. گوش‌هایم زمزمه‌ای از آن را شنید.

آیه ۱۴، ترس و لرز مرا فرا گرفت، تمام استخوان‌هایم را به لرزه درآورد. روحی از کنارم گذشت. موهای تنم سیخ شد.

ایستاد. نمی‌توانستم تشخیص بدهم چیست. شکلی جلوی چشمانم ظاهر شد و صدای آرامی شنیدم.

و این چیزی است که صدای آرام گفت. آیا یک انسان فانی می‌تواند از خدا درست‌کارتر باشد؟ آیا یک انسان، می‌تواند از خالق خود پاک‌تر باشد؟ اگر خدا به بندگانش اعتماد ندارد، اگر فرشتگانش را به خطا متهم می‌کند پس کسانی که در خانه‌های گلی زندگی می‌کنند چقدر بیشتر گناهکار خواهند بود؟ به عبارت دیگر، الیفاز این روش بسیار هوشمندانه را برای متهم کردن ایوب به گناه به کار می‌برد.

اگر حتی موجودات فرشته‌گون تسلیم گناه شوند، شما قطعاً از خاک و گل ساخته شده‌اید. و او نمی‌گوید، او من فقط این را از بالای سرم می‌سازم. او کل این سناریوی روحی را که می‌آید و او را می‌ترساند و این پیام را به او می‌رساند، درک می‌کند.

سپس، البته، او مستقیماً به سمت ایوب حرکت می‌کند و به ایوب می‌فهماند که این کلام خداست به او. و البته، سپس ادامه می‌دهد و اساساً می‌گوید، شما به خدا متوسل شوید. اگر به روش صحیح به خدا متوسل شوید، همه چیز درست خواهد شد.

اما این یک برخورد خیلی خوب است، برخورد خیلی خوبی است. وقتی به چرخه دوم و سپس چرخه سوم می‌رسید، الیفاز به طور اساسی تغییر کرده است. در چرخه دوم، او به همراه دو دوست دیگرش قرار است بگویند، این اتفاقی است که برای گناهکاران می‌افتد.

و آنها به تمام اتفاقات وحشتناکی که ممکن است برای گناهکاران رخ دهد فکر می‌کنند. اوضاع کاملاً خراب خواهد شد. منظورم چیزهای واقعاً ترسناک است.

انگار تا حالا کتاب «گناهکاران در دستان خدایی خشمگین» نوشته جاناتان ادواردز را خوانده‌اید، که اتفاقاً موعظه بدی هم نیست. و حیف که از بقیه آثارش حذف شده، چون جاناتان ادواردز واعظ فوق‌العاده‌ای بود. این تنها کتابی است که همه به آن ارجاع می‌دهند.

از بعضی جهات، مرور دو سخنرانی از دوستان می‌تواند این را به ما یادآوری کند. آنها هنوز ایوب را مستقیماً در این معادله قرار نمی‌دهند. آنها فقط می‌گویند، این اتفاقی است که برای گناهکاران واقعاً وحشتناک می‌افتد.

و البته، پیام ضمنی این است که، این تویی. چرا اعتراف نمی‌کنی؟ وقتی به چرخه سوم می‌رسیم، الیفاز عصبانی است زیرا ایوب آنطور که الیفاز فکر می‌کند ایوب باید فکر کند، فکر نمی‌کند. و بنابراین الیفاز در فصل ۲۲ آشکارا ایوب را به انواع گناهان متهم می‌کند.

او خواهد گفت، تو این کار و این کار و این کار را کرده‌ای. تو به فقرا آزار رسانده‌ای. تو همه این کارها را انجام داده‌ای.

گناهان اجتماعی وحشتناک. و دوستان هم از آنها پیروی خواهند کرد، هرچند وقتی به دور سوم، یعنی بیلداد و زوفر می‌رسید، مال بیلداد واقعاً کوتاه است. در واقع، ما امروز صبح بخشی از آن را خواندیم.

او فقط بخش کوچکی از فصل ۲۵ را می‌گوید، و بعد از آن نوبت به بلدد و صوفر می‌رسد که حتی جرات نمی‌کنند چیزی بگویند. این الیفاز است که بار اصلی را به دوش می‌کشد. و شاید به همین دلیل است که در پاسخ خدا نیز الیفاز مورد توجه قرار گرفته است، زیرا او کسی بوده است که آشکارا ایوب را به دروغ متهم کرده است.

حالا، خیلی چیزهای دیگر هم هست که باید در مورد چگونگی عملکرد همه اینها گفت. اما چیزی که می‌خواهم به شما بگویم این است که ایوب مدام بعد از اینکه چیزهای جالبی به دوستانش می‌گوید، به سوی خدا برمی‌گردد. و من فقط می‌خواهم سه، سه قسمتی را که از نظر تشخیص ایوب از نیازش مهم هستند، یادداشت کنم.

جالب اینجاست که هر یک از آنها قرار است برخی از شدیدترین طغیان‌های او علیه خدا را دنبال کنند درست است؟ اگر کتاب مقدس خود را دارید، ابتدا به فصل نهم نگاه کنید. در فصل نهم، او با اعلامیه‌ای

بسیار عمیق از کنترل مطلق خدا بر کل نظم خلقت شروع می‌کند، که خود خدا قرار بود وقتی به فصل ۳۸ برسیم، آن را بگوید.

اما بعد ادامه می‌دهد و می‌گوید، می‌دانی، حتی اگر من تمیز بودم و با صابون شسته بودم، این آیات ۳۰ و ۳۱ است، تو، خدا، مرا در لجن‌زار فرو می‌بری تا حتی لباس‌هایم از من متنفر شوند. اما درست بعد از آن، در آیه می‌گوید، کاش کسی بود که بین ما داوری می‌کرد، دستش را بر هر دوی ما می‌گذاشت، کسی که عصای خدا ۳۳ را از من برمی‌داشت، آن وقت بدون ترس از او حرف می‌زدم. در حال حاضر، نمی‌توانم.

ایوب آرزوی یک داور را دارد. در فصل ۱۶، همین اتفاق می‌افتد. من قبلاً چیزهایی را که ایوب در آن زمینه به خدا می‌گوید خوانده‌ام، سخنان قدرتمندی که مسئولیت خدا را در قبال آنچه برایش اتفاق افتاده است، به رسمیت می‌شناسد.

و بعد به آنچه می‌گوید توجه کنید، حتی همین الان شاهد من در آسمان است، مدافع من در بالاست دوستانم مرا مسخره می‌کنند؛ من الان ترجمه جدید انجیل را نمی‌خوانم؛ من ترجمه دیگر را می‌خوانم، فکر می‌کنم ترجمه بهتری است. همانطور که گوش‌هایم، چشمانم اشک به درگاه خدا می‌ریزند.

اما او تشخیص می‌دهد که شاهدش در آسمان است، مدافعی در بالاست. و سپس، البته، در فصل ۱۹، می‌دانیم که اگر تا به حال مسیح هندل را خوانده باشیم، می‌دانم که نجات‌دهنده‌ام زنده است. پس از آن، او بر روی زمین خواهد ایستاد.

بعد از اینکه پوستم از بدنم جدا شد، خدا را خواهم دید. من خودم او را خواهم دید. حالا اینکه چطور این را تفسیر کنیم، موضوع بسیار مهمی است که از شما دعوت می‌کنم برای ورود به آن، از متون حکمت‌آمیز استفاده کنید.

اما یکی از چیزهایی که او می‌گوید این است که می‌داند خدا نجات‌دهنده اوست. و او خدا را خواهد دید. او می‌داند که قرار است خدا را ببیند.

حال، از دیدگاه مسیحی، ما تمایل داریم که بگوییم این اتفاق پس از رستاخیز او از مردگان رخ خواهد داد. من فکر می‌کنم ایوب انتظار دارد که او را در آن زندگی ببیند. و البته، دقیقاً همین اتفاق می‌افتد زیرا خدا بر او ظاهر می‌شود.

بسیار خوب، اینجا باید چند کار دیگر هم انجام دهیم. ایوب، بعد از اینکه گفتگوها به دلیل اینکه دوستان دیگر حرفی برای گفتن ندارند، کم‌کم آرام می‌شود، ایوب چیزهایی در مورد خودش و بی‌گناهی‌اش می‌گوید. و بعد این دوست، الیهو، وارد می‌شود و چهار فصل را به نوعی داوری بین این دو می‌پردازد.

درباره الیهو حرف‌های زیادی برای گفتن هست. زبان با ورود الیهو متفاوت می‌شود. بیشتر به زبان آرامی است.

آدم تعجب می‌کند که او دقیقاً آنجا چه می‌کند. اما او آنجاست، هرچند خدا هرگز به او پاسخی نمی‌دهد. به نظر من مهم‌ترین کاری که الیهو انجام می‌دهد، زمینه‌سازی برای ظهور خداست.

آیا متوجه شدید وقتی کتاب ایوب را می‌خوانید؟ از فصل ۳۶ شروع می‌شود، بعد از اینکه الیهو چیزهای زیادی را مرور می‌کند، سپس می‌گوید، خدا جمع می‌کند، من در آیه ۲۷ هستم، قطرات باران، ابرها، رگبارها، رعد و برق، آذرخش، رعد و برق، رعد طوفان قریب‌الوقوع را اعلام می‌کند. به غرش گوش دهید، و من الان در فصل ۳۷ هستم. غرش کن، رعد و برق تمام آسمان را فرا می‌گیرد.

صدای خدا رعدآسا می پیچد، آیه پنج. و او در تمام فصل ۳۷ ادامه می دهد. او چه می کند؟ خدا چگونه ظاهر می شود؟ فصل ۳۸، سپس خداوند ایوب را از میان طوفان پاسخ داد.

بخشی از نقش الیهو و نحوه عملکرد آن را حتی نمی خواهیم به شما بگوییم. اما بخشی از نقش الیهو در حالی که ما این متن را می خوانیم، آماده کردن زمینه برای ظهور خداست. او در مورد قدرت قابل توجه رعد و برق صحبت می کند و سپس خدا در طوفان ظاهر می شود.

حالا، پاسخ های کلامی خدا در فصل های ۳۸ تا ۴۱ آمده است. و فقط می خواهیم سریع از این بگذرم، چون می خواهیم به بحث لویاتان برسیم. این را در رئوس مطالب سخنرانی دارید، لازم نیست وقت زیادی را صرف آن کنم.

و من قبلاً هم گفته ام. ایوب حس عمیقی از حاکمیت خدا دارد. او همچنین خواهد گفت که تا جایی که تجربه اش نشان می دهد، در این نقطه از رنج، خدا دشمن اوست.

و او این را خواهد گفت. با این وجود، خدا نیز وکیل اوست، و ما قبلاً آنها را خوانده ایم. حال، بیابید به آنچه خدا در پاسخ کلامی چهار فصل خود خواهد گفت، پردازیم.

اول از همه، همانطور که خدا در طوفان ظاهر می شود، ایوب را به سفری در کل نظام آفرینش می برد. این یک سفر کلامی است، اما او ایوب را به این سفر می برد. و این یک سفر فوق العاده است زیرا از بیرون عمل می کند.

و می دانید چه چیزی در مورد آن جذاب است؟ آیا این را می گویم؟ بله. هرگز از انسان ها نامی نمی برد. همه چیزهای دیگر را بررسی می کند.

معمار جهان هستی توسط خدا. این کتاب درباره پایه گذاری و غیره صحبت می کند. خدا قابله ای است که دریا را کنترل می کند.

دریا چیزی بود که این افراد تا سر حد مرگ از آن می ترسیدند. خدا دریا را به عنوان نوزادی معرفی می کند که کنترل آن را در دست دارد، یا به عبارت دیگر، قابله است. تصاویر جذابی هستند.

فرمانده کل قوا بودن خدا، به ستارگان می گوید چه کار کنند و غیره. این بخشی از سفر او به نظام آفرینش است. بنابراین، او کنترل خود را بر این امر نشان می دهد.

اشاراتی به همه حیوانات وحشی. و زیبایی تمام این خلقت طبیعی که ایوب می شناسد. و البته، این صحنه را آماده می کند.

این اشارات به اسب و شترمرغ و عقاب و همه این چیزها. این زمینه را برای لویاتان آماده می کند. چون لویاتان البته، موجودی ترسناک است.

و ایوب باید با کلی سوال روبرو شود. آیا می توانی لویاتان را کنترل کنی؟ البته، تلویحاً در این جمله این است که شما احتمالاً می گویند که او یک تمساح است NIV خدا می تواند. حالا، او کیست؟ چیست؟ خب، پاورقی های

فکر نمی کنم به این سادگی باشد. شاید در ابتدا. اما وقتی به این قسمت های دیگه نگاه می کنید، و البته ما وقت نداریم که بهشون نگاه کنیم، مخصوصاً فصل ۲۷ اشعیا، آیه اول، جایی که در مورد خداوند صحبت می کنه.

و این بخشی از پیشگویی اشعیا است. به آن آخرالزمان کوچک او می‌گویند. و این داوری خداست که قرار است اتفاق بیفتد.

همچنین در مورد شمشیر خداوند صحبت می‌کند که آن مار چنبره زده، آن مار پیچنده به نام لویاتان را می‌گیرد. بسیار خوب؟ و به اندازه کافی عبارات دیگر وجود دارد که در آنها لویاتان را به عنوان نماینده چیزی می‌بینیم که از نظر کیهانی شر است. و من با این جمله بحث را تمام می‌کنم.

آیا جالب نیست که در کتاب ایوب، لویاتان در انتهای کتاب ظاهر می‌شود، نه به عنوان چیزی که انسان‌ها بتوانند آن را کنترل کنند، بلکه به طور ضمنی به عنوان چیزی کاملاً تحت کنترل خدا، زیرا بخشی از کل آن سیر نظم خلقت خداست؟ و امیدوارم متوجه شده باشید که شیطان دیگر هرگز ظاهر نمی‌شود. به نوعی، به نظر من، در پاسخ خدا، او این ایده را مطرح می‌کند که لویاتان تحت کنترل اوست، و شخصیت شیطانی که در ابتدای کتاب، فصل‌های اول و دوم، صحنه، بسیار قدرتمند و مخرب بود، حتی نیازی به ذکر او نیست، زیرا خدا به این موضوع نیز رسیدگی خواهد کرد.

خب، خیلی چیزهای دیگر هم هست که باید گفته بشه، اما دیگه باید تمومش کنیم. پس، جمعه با مدارکی که در دست دارید یا بعد از ارسال، می‌بینمتون.